



خروج ایران از معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، مدتی است به‌عنوان یکی از حساس‌ترین سناریوهای محتمل در نظام بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است. اهمیت این موضوع به ماهیت و جایگاه این معاهده در معماری حقوقی و سیاسی نظام منع اشاعه جهانی بازمی‌گردد. NPT یکی از معدود معاهداتی است که خصلت جهانی داشته و بخش مهمی از عـرف بین‌المللی در حوزه عدم اشاعه را بازنتاب می‌دهد. بنابراین هرگونه خدشه بر پایدندی یک عضو کلیدی، پیامدهایی فراتر از سطح ملی خواهد داشت و بر بنیان‌های مشروعیت این رژیم حقوقی تاثیرگذار است.

ماندن ایران در چارچوب NPT، ابزاری حیاتی برای حفظ نوعی نظارت حقوقی و سیاسی بر فعالیت‌های هسته‌ای کشور است. این معاهده در واقع مهم‌ترین سازوکاری است که تعهد الزام‌آور حقوقی ایران را برای عدم حرکت به سمت تسلیحات هسته‌ای تثبیت می‌کند و همزمان زمینه مشروعیت‌بخشی به اقدامات شورای امنیت برای اعمال فشارهای بین‌المللی علیه ایران را فراهم می‌آورد.

بدین حیث خروج ایران از این معاهده، دسترسی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به تأسیسات هسته‌ای

درباره اختیارات مقام معظم رهبری همواره دو نگاه تفریظی و افراطی وجود داشته‌ست. عده‌ای به دنبال محدود کردن اختیارات رهبری و برخی به دنبال توسعه آنها به امور اجرایی و غیر اجرایی هستند.

هر دوی این نگاه‌ها غلط است. با توجه به سؤال بالا، در این‌جا فقط به بررسی و ارزیابی نگاه دوم پرداخته می‌شود.

مدیریت مقام معظم رهبری از سال ۱۳۶۸ ش تا به امروز، به عنوان رهبر جمهوری اسلامی ایران و حتی پیش از آن به عنوان رئیس‌جمهور، چنان موفق و کارآمد بوده که دوست و دشمن به آن اعان داشته‌اند.

وحید کرباسی عامل!

مدیریت کلان رهبری و ضرورت تدبیرهای مسئولیت‌ها

۱. محدود نبودن مدیریت موفق رهبری به امور نظامی؛

مدیریت رهبری نه تنها در امور نظامی تحسین برانگیز است بلکه در سایر وظایفی که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی به ایشان محوّل شده، همچون تعیین سیاست‌های کلی نظام، حل اختلاف بین قوای سه گانه، ایجاد امنیت در منطقه پرآشوب خاورمیانه، نصب آن دسته از مسئولان لشکری و کشوری که در حیطه وظایف ایشان تعریف شده، حفظ و صیانت از حقوق مردم در برتگاه‌های مختلفی مثل فتنه ۸۸، خنثی کردن توطئه‌های دشمنان در راستای تجزیه‌طلبی و اختلاف افکنی مذهبی و قومیتی، راهاندازی جنبش تولید علم و قرار گرفتن ایران در بین کشورهای برتر جهانی و پیشرفت در بسیاری از عرصه‌ها نیز چنین می‌باشد. این موارد تنها بخشی از کارنامه درخشان رهبری در طول چند دهه از انقلاب است.

بیانیه اخیر وزرای خارجه انگلیس، فرانسه و آلمان درباره فعال‌سازی مکانیسم موسوم به «ماشه» علیه ایران، بیش از آنکه اقدام حقوقی یا دیپلماتیک باشد، نشانه‌ای از ادامه سیاست یکجانبه‌گرایی و استانداردهای دوگانه است که سال‌ها امنیت و ثبات جهانی را تهدید کرده است. اروپا با این بیانیه، نه تنها از نقش حقوقی خود فاصله گرفته، بلکه در مقام مدعی صلح، همان فشار سیاسی و نظامی‌ای را بازتولید می‌کند که سابقه طولانی در آن دارد. **پایبندی ایران به برجام و قصور اروپا**
برجام، حاصل فرایندی طولانی و پیچیده در سال ۲۰۱۵، هدفش حل یکسای از بحاری‌ترین پرونده‌های بین‌المللی از طریق دیپلماسی بود. جمهوری اسلامی ایران از ابتدای اجرای این توافق، به تمامی تعهدات خود عمل کرد و گزارش‌های مستمر و دوراهی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی این پایبندی را به شکل کامل تأیید کرد. با این حال، خروج یکجانبه آمریکا در سال ۲۰۱۸ و اعمال تحریم‌های ثانویه، نه‌تنها اجرای تعهدات آمریکا را غیرممکن ساخت، بلکه اروپا را نیز در انجام تعهدات اقتصادی و مالی خود ناتوان کرد. سازوکار اینستکس که برای جبران این خلأ ایجاد شد، هیچ‌گاه عملیاتی نشد و شرکت‌های اروپایی از تبادل مشروع با ایران عقب‌نشینی کردند.

اکنون همان کشورهایی که در آن زمان نسبت به نقض تعهدات آمریکا بی‌عمل بودند، مدعی اجرای مکانیسم ماشه شده‌اند؛ اقدامی غیرحقوقی که بر پایه اصول برجام و حقوق بین‌الملل فاقد مشروعیت است. فعال‌کردن ماشه در شرایطی که طرف‌های غربی خود

است و تهدید به خروج ایران از معاهده، نه آنکه

به‌منزله تمایل به قانون‌گریزی یا کارشکنی ایران باشد، بلکه بیش از هر چیز واکنشی حقوقی و سیاسی به رفتار دوگانه غرب و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی است.

در چنین چارچوبی، استراتژی دولت‌های اروپا و آمریکا برای جلوگیری از خروج ایران را باید مشتمل بر دو محور دانست که نخست، تلاش برای حفظ مشروعیت سیاسی NPT از طریق برجسته‌سازی پیامدهای امنیتی و حقوقی خروج ایران از آن خواهد بود و دوم، ارائه بسته‌های مشوق است که عضویت ایران در معاهده را جذاب‌تر نشان دهد. اکنون برای دولت‌های غرب میرهن است که تهدیدهای یکجانبه علیه ایران کافی نخواهد بود و ناگزیر باید نوعی توازن میان فشار و مشوق ایجاد نمایند.

از این رو سناریوی محتمل بـر پایه نوعی دیپلماسی مشروط بنا شده است، بدین معنا که اروپا و آمریکا از یکسو تهدید به بازگرداندن یا تشدید تحریم‌ها می‌کنند و از سـوی دیگر وعده کاهش فشارها یا تسهیل روابط اقتصادی را مشروط به ماندن ایران در NPT و همکاری کامل با آژانس مطرح می‌کنند. چنین راهبردی تلاش دارد هزینه خروج ایران را تشدید نماید و همزمان منافع عضویت را ملموس‌تر جلوه دهد. در این میان، اروپا به طرز

حقوق بنیادین آن در بهره‌برداری صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای تلقی خواهد کرد. چنین وضعیتی می‌تواند حمایت گسترده‌ای برای ایران فراهم آورد و به طور بالقوه، چالشی جدی برای نظم بین‌المللی تحت رهبری آمریکا و اروپا ایجاد کند.

بر این اساس نادیده‌گرفتن تعهدات بین‌المللی نسبت به ایران و تکیه بر ابزار فشار علیه این کشور، ایران را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتواند مشروعیت نظام منع اشاعه را به چالش بکشد و خروج ایران از NPT، پرده از ناکارآمدی و تبعیض‌آمیز بودن این رژیم برخواهد داشت.

واقعیت آن است که اگر نگرانی واقعی درباره منع اشاعه در جامعه جهانی وجود داشت، لازم بود پیش از هر اقدام دیگری، به سمت خلع سلاح هسته‌ای جامع و واقعی گام برداشته می‌شد تا رژیم‌هایی که خارج از چارچوب‌های نظارتی NPT بزرگ‌ترین زرادخانه‌های هسته‌ای را در اختیار دارند، پاسخگو شناخته می‌شدند. با این حال معاهده NPT تنها به‌عنوان ابزاری برای حفظ انحصار هسته‌ای قدرت‌های بزرگ عمل کرده است و جمهوری اسلامی ایران یکی از برجسته‌ترین قربانیان این تبعیض ساختاری است.

در این چارچوب خروج احتمالی ایران از NPT آشکارا این تبعیض را نمایان ساخته و مشروعیت

چرا خروج ایران از NPT مهم است و غرب چگونه پاسخ می‌دهد؟

امیر لهراسبی

دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران

قابل توجهی نقش محسوری دارد و خلاف آمریکا، می‌تواند از ابزارهایی چون سازوکارهای مالی و تجاری را تهدیدی وجودی تلقسی می‌کند؛ و با استفاده از تمامی ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی، حقوقی و دیپلماتیک درصدد ممانعت از آن هستند. آمریکا و اروپا ناگزیر برای جلوگیری از این سناریو به سیاستی چندوجهی متوسل شوند که ترکیبی از تحریم و فشار و مشوق‌های فریبنده است. در برابر این رویکرد، ایران همچنان بر حق مشروع خود برای توسعه صلح‌آمیز انرژی هسته‌ای تأکید خواهد داشت تا روشن سازد هیچ قدرتی نمی‌تواند این کشور را از حقوق قانونی و مسلم خویش محروم نماید.

روود، علاوه بر احتمالات بالا می‌تواند ناشی از تلاش ایشان برای تربیت نیرو و کادرسازی یا بازگذاشتن دست مدیران در تصمیم‌گیری باشد.
۲-۲. فقدان درک و تعداد امور اجرایی؛
از سوی دیگر امور اجرایی و مدیریت قوه مجریه نیز وظیفه‌ای بسیار سنگین و وقت‌گیر است. اداره روزانه کشور شامل امور متنوعی از اقتصاد و بهداشت تا شهرسازی، ارتباطات، انرژی و نفت، صنعت و محیط زیست می‌باشد که نیازمند وقت زیاد و تمرکز ویژه است. از این روی به نظر می‌رسد واگذاری مدیریت کلان در کنار مدیریت اجرایی به یک نفر آن‌هم در مقیاس یک کشور بزرگ و برج جمعیتی مثل ایران چندان با اصول مدیریتی سازگار نباشد. به قول معروف «با یک دست نمی‌توان دو تانندونه برداشت». رهبری به عنوان ناظر کلان، لزومی برای ورود به امور اجرایی و جزئیات ندارند. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرمایند: «با‌ها قیلاً گفت‌ام که رهبری نمی‌تواند در تصمیم‌گیری‌های موردی دستگاه‌های گوناگون دولتی مدام وارد بشود و مدام بگوید این باشد، این نباشد؛ این نمی‌شود. نه قانون این اجازه را می‌دهد، نه منطق این اجازه را می‌دهد... این، هم خلاف قانون است، هم نامکنم است، هم نامعقول است». بنابراین تقسیم مسئولیت‌ها در چارچوب قانون اساسی یک ضرورت مدیریتی و نشانه‌ای از حکمت و دواندیشی نظام اسلامی است. واگذاری اجرا به دولت، امکان تمرکز رهبری بر اولویت‌های راهبردی و جهت‌گیری‌های کلان اقتصادی، فرهنگی، امنیت‌ملی و سیاست‌خارجی را فراهم می‌کند. نمونه موفق این الگو در پیشرفت‌های دفاعی و هسته‌ای مشهود است که با هادایت رهبری و اجرای تخصصی محقق شده است.
۲-۲. حفظ مردم‌سالاری دینی و رشد جامعه؛
نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر مردم‌سالاری دینی است. مردم‌سالاری دینی یعنی اساس دین و بر اساس اسلام، سالار زندگی جامعه، خود مردمند». یکی از مهم‌ترین جلوه‌های مردم‌سالاری دینی، انتخابات است که مردم از طریق آن می‌توانند مدیریت اجرایی کشور را به دست

شوراهای عالی مثل شورای عالی پشتیبانی جنگ، شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای عالی فضای مجازی، شورای عالی هماهنگی اقتصادی، هیئت حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه و شورای عالی سیاست خارجی واگذار کرده‌اند.در همین راستا، رهبر معظم انقلاب درباره امور فرهنگی خطاب به اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌فرمایند: «کاری که من در این زمینه می‌توانم بکنم، همین کاری است که تا حالا کرده‌ام؛ یعنی تشکییل این شورا و وارد کردن افراد با فکر و انگیزه برای تصمیم‌گیری درباره فرهنگ کشور؛ و کمک قانونی و حیثیتی و هرچه که لازم است نسبت به این شورا، این کاری است که به عهده من است، اما از این‌جا به بعدش به عهده

۲. دلایل عدم واگذاری مدیریت اجرایی به رهبری؛
با وجود مدیریت موفق رهبری در حیطه‌های گوناگون و با توجه به خلأ مدیریت کارآمد در امور اجرایی کشور به خصوص در عرصه اقتصاد، واگذاری مدیریت امور اجرایی به ایشان از چند نظر قابل تأمل و بلکه دارای اشکال است.

۱-۲. ممنوعیت قانونی؛
بر اساس قانون اساسی، وظایف هر یک از مسئولان به صورت تفکیک شده و بر مبنای اصول حکمرانی اسلامی تعیین شده است. طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی، مقام رهبری نقش هدایت و نظارت کلان بر کلیه امور نظام را بر عهده

شماست». همچنین ایشان در مورد فضای مجازی فرموده‌اند: «اگر من امروز رهبر انقلاب نبودم، حتماً رئیس فضای مجازی کشور می‌شدم». این بیانات در عین حال که اهمیت فرهنگ و فضای مجازی را نشان می‌دهد، می‌تواند مؤید این نکته باشد که رهبری تلاش دارند با استفاده از ظرفیت‌های تخصصی و کارشناسی، امور کشور با دقت و کارایی پیش برود و هم ایشان بتوانند بر سیاستگذاری‌های کلان تمرکز بیشتری داشته باشد. رهبری در دیدار کارآفرینان می‌فرمایند: «مسئولین دولتی می‌دانند، آداب(رویه) بنده در این مسائل ورود در مسائل اجرایی نیست، تأکید بر اجرا است. در همان مسائلی هم که اسم آوردند، مثل نانو و بقیه چیزها، حتی در زمینه‌های نظامی- که بنده مسئولیتن مستقیم دارم- من ورود نمی‌کنم؛ من اصرار می‌کنم، راه را نشان می‌دهم، دنبال‌گیری می‌کنم، پیگیری می‌کنم». این عدم

و طبق اصل ۱۱۲، ریاست قـوه مجریه بر عهده رئیس‌جمهور است و لذا نمی‌توان امور اجرایی را به رهبری واگذار کرد.
۲-۲. سنگین بودن وظایف رهبری؛
وظایف رهبری بسیار حساس و سنگین است. تعیین سیاست‌های کلی نظام، نظارت مستمر بر حسن اجرای آنها، انتصاب فرماندهان نظامی و نظارت بر عملکرد آنها، حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه، نصب ققهای شورای نگهبان و رئیس قوه قضائیه، اعلام جنگ و صلح، بسیج نیروها و حل مشکلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، بخشی از وظایف رهبری است که نیازمند دقت و وقت گذاری زیاد است. ورود مستقیم رهبر به امور اجرایی و روزمره، امکان تمرکز بر امور راهبردی و افق‌های بلندمدت را کاهش می‌دهد. امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری حتی برخی از اختیارات خود را نیز در طول زمان به



بمباران تأسیسات ایران و نقض آشکار منشور ملل متحد، ثابت کردند که نگرانی غرب درباره امنیت بین‌الملل شعاری بیش نیست. ایران مطابق ماده ۵۱ منشور ملل متحد، حق دفاع مشروع دارد. این دفاع شامل بازنگری در همکاری با نهادهایی است که به جای نظارت حرفه‌ای، به ابزاری سیاسی برای دشمنان تبدیل شده‌اند. هیچ کشوری نمی‌تواند اجازه دهد ابزارهای بین‌المللی بهانه‌ای برای جمع‌آوری اطلاعات و بمباران تأسیسات صلح‌آمیز شوند.

استانداردهای دوگانه غرب

اروپا در حالی ایران را به غنی‌سازی ۶۰ درصدی متهم به تهدید صلح جهانی می‌کند، که درزخانه‌های هسته‌ای عظیم آمریکا، انگلیس و فرانسه و به ویژه

صفحه ۸

چهارشنبه ۲ مهر ۱۴۰۴

اول ربیع‌الثانی ۱۴۴۷ – شماره ۲۳۹۶۱

چرا گزینه هسته‌ای باید روی میز بماند

سجاد قیطاسی

روش «مرگ پیشاپیش» تکنیکی تحلیلی است که ما را به‌جای انتظار برای فاجعه و کالبدشکافی پس از آن، وادار می‌کند فرض کنیم شکست از هم‌اکنون تحقق یافته و از آن نقطه به عقب برگردیم تا دقیقاً بفهمیم چه عواملی این مرگ فرضی را رقم زده است. این روش که «گری کلین» آن را معرفی کرد و «دانیل کانمن» از آن به‌عنوان یکی از مؤثرترین ابزارها برای مقابله با خوش‌بینی کاذب یاد می‌کند، مکانیزم ذهنی ساده اما دردناکی فراهم می‌آورد. فهرست کردن همه چیزهایی که می‌توانند پروژه یا سیاست را از پا درآورند، سپس پیش از وقوع آنها را خنثی کردن.

بیاید چند ماهی جلوتر برویم:

سناریویی محتمل که در آن مکانیسم «استپ‌بک» فعال شده و تحریم‌های سازمان ملل علیه کشور بازمی‌گردد، فشارهای مالی و تجاری به حدی تشدید می‌شوند که دسترسی به منابع بین‌المللی عملاً قطع می‌گردد و فضای سیاسی داخلی و منطقه‌ای به‌سرعت تنگ می‌شود. در چنین وضعیتی، تحریکات منطقه‌ای و فشارهای امنیتی از سوی متحدان غربی می‌تواند به افزایش تقابل و حتی درگیری‌های محدود بینجامد؛ تحولات اخیر و واکنش‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که این سناریو صرفاً فرضی نیست و گزینه‌های تحریمی و امنیتی طرف مقابل واقعی و قابل‌اجراءند. با سناریو «مرگ پیشاپیش» چند عامل حیاتی پدیدار می‌شود: نخست، خوش‌بینی بی‌پشتوانه به تضمین‌ها و توافقات بین‌المللی که با تغییر بازیگران یا منافع قابل نقض است؛ دوم، فقدان یک استراتژی پشتیبان برای مواجهه با فشار حداکثری؛ سوم، ساختارهای اقتصادی که تحمل تحریم‌های سنگین را ناممکن می‌سازند؛ و چهارم، نبود نردبان‌های بازدارنده‌ای که بتوانند هزینه اقدام خصمانه علیه کشور را بالا ببرند. این عوامل در کنار هم، ترکیبی از تضعیف اقتصادی، افزایش فشار داخلی و تضعیف قدرت چانه‌زنی بین‌المللی را به‌همراه خواهند داشت.

در برابر این تصویر، سیاست انفعالی یا اتکا به دیپلماسی بدون اهرم‌های پشتیبان، به‌معنای پذیرش هزینه‌های سنگین در آینده است. وقتی هدف دشمنان سیاسی و خارجی تضعیف بقا و کاهش ظرفیت تصمیم‌گیری کشوری باشد، تنها اهرم‌هایی کارآمد خواهند بود که بتوانند با اقدام خصمانه واقعی و غیرقابل‌چشم‌پوشی کنند. در این چارچوب، «نگه داشتن گزینه هسته‌ای روی میز» به‌عنوان یک ظرفیت سیاسی – نه دست‌ورالعمل فنی برای ساخت سلاح – باید همچنان جزو ابزارهای استراتژیک سیاست‌گذاری بماند؛ اهرمی نمادین و محاسبه‌گر که طرف مقابل را در محاسباتش دچار تردید کند و نشان دهد فشار نامحدود بدون پاسخ هزینه‌هایی در پی خواهد داشت.



این انتخاب، البته، تاوان و پیامدهای دیپلماتیک و حقوقی خود را دارد؛ خروج از معاهداتی چون NPT با تعلیق همکاری با نهادهای نظارتی پیامدهایی ملموس دارد و فرآیندی نخواهد بود که بدون محاسبه دقیق صورت پذیرد. براساس تحلیل کارشناسان، اعلام خروج از NPT مسیرهای حقوقی و بازسازی را تغییر می‌دهد و برای سه ماه پس از اعلام رسمی فرآیندهای ناظر ضروری دستخوش تحول می‌شود؛ در عمل این اقدام می‌تواند پنجره‌ای از زمان و فشار دیپلماتیک جدید بیافریند که هم خطر دارد و هم اهرم.

بنابراین مقتضی است سیاست‌گذاری راهبردی ما بر سه رکن بنیادی استوار باشد: نخست، حفظ «گزینه» به‌عنوان ظرفیت سیاسی –استراتژیک و نه اعلام عملی تولید تسلیحات؛ دوم، تقویت فوری تاب‌آوری اقتصادی از طریق تنوع‌بخشی به منابع درآمدی، توسعه صنایع دانش‌بنیان و ایجاد شبکه‌های مالی و تجاری جایگزین که اثر فشارهای تحریمی را تضعیف کند؛ و سوم، گسترش و تحکیم ائتلاف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با بازیگرانی که در شرایط فشار حاضر به همکاری‌اند تا هزینه انرژی سیاسی و اقتصادی برای طرف مقابل افزایش یابد.

یک نکته کلیدی این است که حفظ گزینه‌ها و اعلام‌های راهبردی باید هوشمندانه، حساب‌شده و همراه با پیام‌رسانی دقیق به افکار عمومی و جامعه بین‌المللی انجام شود تا از ماجراجویی خطرناک جلوگیری شود و همزمان توان بازدارندگی کشور تقویت گردد. حفظ کارت‌های سیاسی، نه برای کشتاندن کشور به مسیر تسلیحاتی، که برای بازگرداندن توازن محاسباتی طرف مقابل در مواجهه با فشار حداکثری اهمیت دارد. در غیر این صورت، حذف گزینه‌ها عملاً دیپلماسی را از پشتوانه‌های بازدارنده تهی ساخته و کشور را در برابر شوک‌های بعدی شکننده‌تر خواهد کرد. باید امروز سناریوهای فروپاشی محتمل را واکاوی کنیم. گزینه‌های بازدارنده را روی میز بگه داریم و تاب‌آوری ملی را تقویت کنیم تا فردا مجبور به پرداخت بهای گزاف برای خوش‌بینی بی‌پشتوانه نباشیم. اگر هدف ما حفظ بقا و اقتدار ملی است، پس داشتن گزینه‌هایی که دشمن را در محاسباتش بازدارند ضرورت سیاست‌گذاری است.

از وارونگی تا آویزان بودن همیشه

راز نامگذاری کمپ منافقین به «غار خفاش‌ها»

مدتی برابم سؤال بود که چرا مردم آلبانی، کمپ منافقین را «غار خفاش» نامگذاری کرده‌اند. تا این که به‌تازگی مطلبی درباره زندگی خانها‌ها به چشم خورد و دریافتم که مسلمانان آلبانی به هوشمندانه به این تشبیه دست یافته‌اند. آنان در سال‌های اخیر توانسته‌اند واقعیت دستگناه ورشکسته رجوی را به‌خوبی بشناسند و دریافتند که این تشکیلات شباهت‌های بسیاری به زندگی خفاش‌ها دارد. در آن مطلب آمده بود که خفاش‌ها هنگام خواب سر و ته می‌شوند. پیروان رجوی نیز نه تنها در خواب، بلکه در بیداری نیز برعکس عمل کرده و همه‌چیز را وارونه می‌بینند. اما این که چرا خفاش‌ها را وارونه می‌خوانند، خود حکایتی دارد که از این منظر نیز شباهت قابل توجهی میان آنان و گروهک منافقین دیده می‌شود. خفاش‌ها باه‌ای کوچک و چنگال‌های خمیده و نوک‌تیزی دارند و به دلیل نازکی استخوان‌های پا قادر نیستند به‌راحتی بایستند. حتی اگر از برونه، پاهایشان می‌شکند، به همین دلیل ترجیح می‌دهند آویزان باشند تا ایستاده. اعضای منافقین نیز در «کمپ خفاشان ۳» به دلیل نداشتن پایه‌های اعتقادی درست و عدم جای پا در خاک میهن، نمی‌توانند روی پای خود بایستند و همواره وابسته‌اند روزگاری به ساواک شاه، زمانی به صدام و امروز به رژیم صهیونیستی. از این جهت نیز شباهتشان به خفاش‌ها چشمگیر است. نکته جالب دیگر این که آویزان بودن بهترین حالت برای آغاز پرواز خفاش‌هاست.

دلیل آن هم این است که برخلاف سایر پرندگان، خفاش‌ها قادر نیستند پرواز خود را از روی زمین شروع کنند، زیرا بال‌هایشان نیروی کافی برای برخاستن از سطح زمین را فراهم نمی‌آورد، به‌طور مشابه، تنها نقطه قوت تشکیلات رجوی نیز در همین «آویزان بودن» به قدرت‌های بیگانه است؛ عاملی که به آنان امکان داده تا چند صا‌حی بیشتر به حیات خود ادامه دهند. نمونه‌های تاریخی آن، از وابستگی به ساواک شاه و ارتش صدام گرفته تا همکاری با سرویس اطلاعاتی فرانسه، کاملاً مشهود است. حتی در آستانه جنگ ۱۲ روزه، این گروه رسماً اعتراف کرد که طی ۴۳ سال گذشته، ۱۳۳ بار اسرار هسته‌ای ایران را که موساد در اختیارشان گذاشته بود، تکرار و به‌اصطلاح افشا کرده است.

ویژگی دیگر خفاش‌ها، زندگی گروهی آن‌هاست. این دقیقاً همانند اعضای کمپ مانز در آلبانی است که تنها در شرایط کلونی و پادگانی قادر به زیستن هستند و مطلقاً توان زندگی در یک جامعه آزاد و عادی را ندارند. جالب‌تر آن‌که در چین قدیم، بر پایه خرافات، تصور می‌شد خفاش‌ها همچون پیروان «تائوئیسم» به تقویت نیروی مغزی خود می‌پردازند و از این‌رو مغزشان آن قدر سنگین می‌شود که ناچار وارونه می‌خوانند. وارونه بودن دنیا برای ساکنان «غار خفاشان ۳» نیز شباهت آشکار به همین باور خرافی دارد.

تمام این شباهت‌ها اکنون رنگ تاریخی به خود گرفته است و اخبار حکایت از آن دارد که در مرحله دوم جنگ با رژیم صهیونیستی، «غار خفاشان ۳» می‌دری‌د در فهرست اهداف موشک‌های ایرانی قرار خواهد گرفت. به این ترتیب، پرونده غار خفاشان نیز به تاریخ خواهد پیوست.

قصه ما به سر رسید؛ خفاش به لانه‌اش نرسید.

منبع: فراق‌نیوز